

قسمتهایی از:

سخنرانی در دانشگاه دفاع ملی

بمناسبت مراسم پایان یازدهمین دوره مدیریت امنیت ملی

۵۸/۴/۱۱

از دستگاه استبدادی کهن خیلی آثار و میراث‌های سؤ‌بملت و مملکت و به همه ما رسیده و اغلب خاطرات تلخی اظهار میشود ولی در لابلای آنها در ضمن این مدت (ماموریتی که نزدیک ۵ ماه گذشته) هر قدر فرصتی پیدا میشود و از محیط گرفتاری و مسائل و مشکلات وزارتخانه‌های مربوطه خارج میشویم و به بیرون قدم میگذاریم، هر بار با موسسات یا اقدامات و میراث‌هایی روبرو میشویم که باعث خوشحالی میشود. برای عده‌ای از همکاران و بنده این دومین برخوردی است که در محیط ارتش می‌کنیم. اولی در مرکز فرماندهی ستاد بود، دوم در این اجتماع مشترک است و هر دفعه به صحبتی که تیمسار ریاحی وزیر دفاع و دوست قدیم و سرور بنده میکردند بر می‌خورم که شاه‌نه بخاطر ملت و مملکت و بخاطر ارتش بلکه بخاطر خودش و بخاطر جاه‌طلبی و میل باینکه بزرگترین ارتش را در دنیا داشته باشد تا این اندازه درک کرده بود و قبول داشت و منطق حکم میکرد که یکدستگاه مفید و موثر ارزنده‌ای بوجود بیاورد، و روی این نظر علاقمند بود که علاوه بر تجهیزات جنگی، ارتش ایران دارای تشکیلات و مخصوصاً افسران و افراد زبده ارزنده باشد و بنده هر دفعه باین برمیخورم و وقتی مقایسه میکنم با افسران و ارتشی که در دوره نظام وظیفه خودم در سال ۱۳۱۳ بخاطر دارم این اختلاف و امتیاز را بطور آشکار می‌بینم.

در اینجا میدیدم (در تشریح و توضیح هدف‌ها و برنامه‌های آموزش، تعلیمات و تمرین‌ها) که توجه شایانی از خیلی پیش به بالا آوردن اطلاعات، معلومات، احساسات اجتماعی و انسانی و حیثیت افسران شده است و یک افسر و فرمانده برخلاف گذشته فقط خودش را موظف به رژه دادن و سلام نظامی و حداکثر در سنگر و مواضع نظامی جنگ کردن نمی‌بیند بلکه نظر کلی و عمومی نسبت به همه مملکت و همه وظائف و شعب و شاخه‌ها و همه مردم و مسئولین دارد. این برای بنده و همکارانم خیلی جالب بود و خصوصاً که این

ریشه دار هم هست.

این باعث خوشوقتی است که همه درد ملت و مملکت پیدا کرده‌اند و این احساس را میکنند که اگر راه‌سازی در این مملکت انجام نمیشود، اگر متأسفانه مواد مخدر شیوع دارد و اگر محصولات کشاورزی ما آنطور که باید و شاید تولید نمیشود، این را آقایان هم در صدد چاره‌جویی آن بر آمده‌اند چه فرماندهان و چه افسران و دانشجویان حس میکنند که در این انقلاب و جمهوری اسلامی وظیفه خاصی با هماهنگی همکاری و همفکری سایرین دارند و آن بالا بردن سطح و اطلاعات و معلومات و علائق و مسئولیت‌های متناسب و خاصه جمهوری اسلامی است، چه از نظر ایمان و معرفت چه بلحاظ شناخت آنچه در یک کشور و در میان ملتی آزاد و مسلمان سرباز یا افسر وظیفه دارد. در فرمان حضرت امیر به‌آمالک اشتر که من دوست دارم آنرا در اینجا بگویم آمده است که: ارتش دژ نگهبانی ملت و ارج و زینت فرمانروایان اسلامی و شکوه و عزت دین و راه استقلال و امنیت و آسایش است. یعنی ارتش بفرمان خداوند این خصوصیات و این افتخارات را دارد و ملت بدون ارتش با ایمان پایدار نخواهد ماند و امیدوارم همینطور هم باشد و در این قسمت تعلیمات واقعی و عمل ایدئولوژیک یعنی اسلامی و ایمانی (که گامهای اولیه برداشته شده) گامهای بعدی و تکمیلی با کمک و یاری کسانی که صاحب صلاحیت هستند خیلی بهتر و بیشتر جلو برود و واقعا همانطور که همه میخواهند توجه و تربیت و تزکیه کافی باشد با توجه به ارزش انسانی و استعدادهایی که خداوند در انسان گذاشته و شاید یکی از بزرگترین استعدادها و سرمایه‌های انسان که خداوند آنرا وسیله دگرگونی فوق‌العاده میداند این استعداد و امکان و پتانسیل توبه و بازگشت است. بنابراین با توجه به همه اینها امیدواریم آنطور یکه خواسته فرماندهان و آقایان است این منظور بنحو اعلی عملی شود و همه ما با شما و شما با ما سربازان خدا در این مملکت باشیم.

قسمتی از سخنانی کوتاه در:

کنفرانس تحرک ادارات

۵۸/۵/۲

دولت و کارمندان دولت مورد بی مهری و احیاناً انتقاد و بدگوئی مردم قرار گرفته و هر فرد روشنفکر انقلابی و دلسوخته برای وطن ضمن بدگوئی از دولت میگوید که دولت بدرد هیچ کاری نمیخورد. و باین ترتیب بدگوئی از دولت جزء مبارز بودن و برحق بودن تلقی میشود. براین روحیه انتقاد از دولت ایرادی نیست، چون طی دوهزار و پانصدسال استبداد که دولت و دولتیان بچپاول و غارتگری و تصرف اموال مردم میپرداختند این بدبینی در مردم نسبت به دولت ایجاد شده یک حالت دوگانگی و نفرت در روابط ملت و دولت برقرار شده است. این بدبینی سرعت از بین نمیروود و احتیاج به زمان دارد. زمان رضا شاه پاسبانها ب مردم زور می گفتند و آنان را به فلک می بستند. زمان محمدرضا شاه پلیس ادب و انسانیتی داشت ولی در مقابل افکار سیاسی و مبارزات مردم با بیرحمی و خشونت عمل میکرد. در عهد مرحوم دکتر مصدق بعلت اینکه پاسبانها به دولت ملی تعلق داشتند از محبوبیت برخوردار بودند. پس ملاحظه می کنید وقتی یک کارمند، کارمند دولت ملی باشد آن حالت نفرت و دشمنی از بین میروود، ولی امروز توده مردم بخصوص آنهایی که در صف مقدم انقلاب پرچم مبارزه را بدوش میکشند میگویند که چرا دولت انقلابی عمل نمی کند؟ نمی گیرد، مصادره نمی کند و نمیکشد؟ آنان طالب اقدامات حاد و تند و ارضاء کننده کینه و انتقام نسبت به گردانندگان رژیم گذشته هستند و کمتر به اداره مملکت توجه دارند. توجه به اداره مملکت موقعی میکنند که مسائلی مانند بیکاری، گرانی ارزاق و امتحانات مدارس پیش می آید، آن وقت راه پیمائی کرده و تحصن اختیار میکنند.

پس از انقلاب با دستگاه عظیم دولتی مواجه شده ایم که نه میشود آنرا دور انداخت و نه میتوان وجود آن را نادیده گرفت و بدون کمک آن کاری کرد. از طرفی مردم و انقلابیون

میگویند که دستگاههای اداری فاسد و پراز ساواکی است و برای مقاصد رژیم گذشته درست شده است و نباید از آنها استفاده کرد ولی ما به عظمت دستگاههای اداری-تجهیزات-تاسیسات-امکانات سرمایه‌های معنوی و ارزشهای انسانی توجه داریم. روی این اصل من همیشه مدافع کارمندان دولت بوده و هستم.

باوجود بی‌اعتنائی از طرف صف اول مبارزین نسبت به دولت معهذا بدولت اصرار میشود که چرا صنایع را ملی نمی‌کنید؟ و حتی نامه‌ها و تلگرام‌های زیادی دریافت کرده‌ام که خواستار ملی شدن دفاتر اسناد رسمی شده‌اند، حالا من نمیدانم منظور از رسمی کردن دفاتر اسناد رسمی چیست؟ بهر صورت پافشاری میشود که همه چیز ملی باشد، یعنی دولتی بشود. یعنی دستگاه‌های دولتی باز هم توسعه پیدا کرده و متورم بشود. باوجود این نمیخواهند که ما مدافع کارمند و دولت باشیم و به صفت دولتی بودن بنا به میراث گذشته ما را ناجور نگاه میکنند. روستاهای محروم و مناطق مرزی و دورافتاده کشور احتیاج به کمک دولت دارند. شنیده‌ام که بعضی از روستائینان بلوچستان و سیستان بجای غذا علف میخورند و طرز استفاده از چای را نمیدانند. خوشبختانه داوطلبان طرح جهاد سازندگی به یاری مردم روستاها شتافته‌اند ولی باز ترس از این است که دولت که خود مبتکر طرح جهاد سازندگی است بگویند کاری جز علیه سازندگی نمیکند! البته همانطور که گفتم این روحیه ضد دولتی وجود دارد و حتی جوانان مبارز کمیته‌ها و غیر کمیته که از دولت پول میگیرند نمیخواهند بنام دولت ماموریت خود را انجام دهند. ضروریات ایجاب می‌کند که دولت دستگاههای اداری را احیاء کرده و براه بیاندازد. چون اگر بخواهیم صاحب آب و برق و بیمارستان و مدرسه و فکر و اخلاق و... بشویم نیاز بدستگاه دولتی داریم. مدیران و مسئولین دولتی باید عواملی را که باعث کاهش بازده و کارائی و بهره‌وری شده است بررسی کنند و وظیفه‌های جلساتی که از نزدیک با کارکنان خواهند داشت به آنان تفهیم کنند که اگر کم کاری و تعلل در کارها بشود امنیت، درآمدها، صنعت، ارزاق عمومی و بطور کلی همه چیز از بین خواهد رفت و قحطی و بهم ریختگی و آشفتگی در کشور بوجود خواهد آمد و باین ترتیب ضرر اینکار در درجه اول متوجه خودشان خواهد شد.

معالج هر مریضی خود مریض است منتها نباید توقع پول و اضافه کار داشته باشند. امیدوارم که مسئله کم کاری و تعلل کارکنان دولت که درد بزرگی است حل شود تا پیش خود روسفید، پیش خلق سربلند و پیش وجدانمان راضی باشیم.

پیش خطبه نماز جمعه در دانشگاه تهران

(۵۸/۵/۱۹)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم،

بسم الله الرحمن الرحيم

الم، ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين. الذين يؤمنون بالغيب و
يقيمون الصلوة و مما رزقناهم ينفقون. والذين يؤمنون بما أنزل اليك و ما أنزل من قبلك و
بالآخرة هم يوقنون. اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون.

اجتماع برای نماز جمعه است، زمان هم ماه رمضان و ماه قرآن، افتتاح کلام و اتخاذ
برکت و وسیله عرض سلام را به این پنج آیه اول سوره بقره کردم.

چون انقلاب ما انقلاب اسلامی است و جمهوری هم جمهوری اسلامی و معیار و
هدف و رهبر ما هم قرآن است، پس بی تناسب نیست که مسئول دولت هم توکل و تمسک به
قرآن بکند و مختصر بحث و استفاده و استناد و اتکائی در این ماه مبارک به قرآن بنماید.

همه شما حتماً در ابتدای ماه مبارک امسال که قرآن را شروع کرده اید. این آیات را
دیده اید. آیات صدر سوره بقره است. و معرفی قرآن. بیشتر تفسیر کنندگان و تفسیر شنوندگان
یا خوانندگان هم اگر تفسیر این سوره را بطرز ناقص انجام داده یا شنیده باشند. حتماً بر این پنج
آیه که در ابتدای دومین سوره قرآن است اطلاع پیدا کرده اند. بنابراین ممکن است عرایض
بنده تکرار باشد ولی بحکم: «فذكر إن نفع الذكرى» و «إن الذكرى تنفع المؤمنين» این
یادآوری ممکن است مفید واقع شود.

پنج آیه است، معمولاً هم (بطوریکه در آن کتاب سیر تحول قرآن تشریح شده)، آیات
قرآن کمتر بصورت فردی است بلکه چند آیه به چند آیه و بیشتر و متوسط پنج آیه است، که
نامش را در آنجا من واحد وحی گذاشته ام، بنابراین، این ردیف آیات بعد از سوره فاتحه، اولین
واحد وحی قرآن است؛ ذلك الكتاب، معرفی کتاب است، معرفی قرآن است «لا ريب فيه

(هیچ شک و تردیدی در آن نیست)، هدی للمتقین (رهبری است برای متقین) از دو بابت قرآن حساب خودش را از معمول ما جدا میکند، یکی اینکه برخلاف تصور و عادت برخی که به ظاهر قرآن و به تجلیل و تزیین آن و به همراه داشتنش اکتفا میکنند، در اینجا بیان میشود که قرآن درست است که کتاب خداست و شک و تردیدی در آن نیست و رهبر انسان و جامعه است ولی رهبر مفت و مسلمی نیست، به صرف بازوبستن یا قاب کردن و تذهیب و تزیین کردن آن هدایت تأمین نمیشود. قرآن فقط یک دسته خاصی را رهبری میکند و در خاتمه این پنج آیه به پیروزی میرساند. آنها متقین هستند، صاحبان تقوی. در اینجا قرآن خودش را از مکاتب و مذاهب دیگر (نه مذاهب آسمانی، مذاهب به معنای طریقت‌ها) جدا میکند و تقوی، پروای از خدا، پاکیزگی، تزکیه، قدرت نفس و خودداری از فساد و خرابی را منشاء و مبداء هدایت و رهبری نشان میدهد. از امتیازات قرآن همین است. میدانید یک عبارت یا اصطلاحی متداول است، مخصوصاً در مکاتب سیاسی یا کسانی که اهداف اجتماعی و غیر شخصی دارند، میگویند: هدف وسیله را تظہیر میکند. یعنی اگر کسی نیت و هدفش عالی و درست بود اشکال ندارد که به چه وسیله‌ای متشبث شود یا متکی به چه اشخاصی بشود. شاید این مطلب به عنوان اصل سیاسی و اجتماعی اعلام شده منتسب به ماکیاول باشد.

(ماکیاول آن سیاستمدار و وزیر معروف ایتالیای قرون وسطی یا شاید هم قرون جدید) ولی اسلام برعکس میگوید. قرآن میگوید شرط اول پیروزی و مقدم بر هر چیز داشتن تقوی است. یعنی از راه درست و صحیح و پاک. با دل و دست پاک میشود بجائی رسید که مقبول خدا و منتهی به پیروزی واقعی باشد. شاید این داستان را شنیده باشید که در زمان بنی عباس، یعنی آن دورانی که افکار و مکاتب مختلف چهار راهشان یا محل برخوردشان در بغداد یا در مرکز دنیای اسلام شده بود افکار جاهلیت، افکار یونان، افکار هندوستان وارد دنیای اسلام شده بود و مکاتب و عقاید و نظریات مختلفی پیدا شده بود. شخص مسلمان ظاهراً مقدس ولی منحرف و معروفی تصادفاً روزی حضرت امام جعفر صادق به او برخورد میکنند و او را میبینند که بطور مخفی و باصطلاح دزدکی از یک دکانی یا از یک بساطی چیزی را بر میدارد (من درست داستان بیادم نیست) مثلاً اناری را برمیدارد. حضرت به او اعتراض میکنند. چون خیلی معروف به تقدس و علم و فضل بوده باو ایراد میگیرند که این چه کاری است؟ تو که این ادعاها را داری چرا دزدی کردی؟ میگوید: مگر قرآن نخوانده‌ای؟ میفرمایند چرا، میگوید: مگر ندیدی که خدا میگوید در برابر بدی یک مکافات میدهم ولی در برابر خوبی ده پاداش؟ من یک انار از اینجا دزدیدم، در روز قیامت گناه یک انار بر دوشم وارد میشود ولی الان اینرا میخواهم بدهم به یک زن یتیم داری که او با بچه‌هایش بخورند و در برابر آن عمل ده برابر پاداش خواهم برد. به این ترتیب نه تا هم گیرم میآید!! حضرت

میفرمایند: مگر تو قرآن نخوانده‌ای؟ میگوید چرا. میفرمایند مگر توجه نکرده‌ای آنجا که خدا میفرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»، فقط اعمال کسانی که با تقوی باشند قبول است. خوب، این درسی است که از راههای خلاف، از راه دزدی، از راه غصب، از راه تجاوز بر حقوق مردم و خلق و از راه هرج و مرج و ایجاد فساد و خودسری و بی‌نظمی ولو آنکه قصد نهائی پاک و صحیح باشد بجائی نمیشود رسید. این نه در پیش خدا و نه در دنیا ما را به پیروزی نخواهد رساند. این آیه اول.

بعد متقین را هم فقط به صفت منفی یا به صفت ارادی که تقوی است کافی نمیدانند. الذین یؤمنون بالغیب. کسانی باین منظور میرسند که ایمان به غیب داشته باشند. بدون ایمان و بدون اعتقاد و بدون اینکه هدف در هر کار و هر عملی خدا باشد و از او ناشی شده باشد فایده ندارد. بعد از ایمان شرط سوم می‌آید: «الذین یقیمون الصلوة»، واقامه نماز بکنند «و مما رزقناهم ینفقون» و از آنچه ما برای آنها روزی کرده‌ایم در راه خدا انفاق بنمایند. نماز ارتباط با خدا و انفاق بتعبیری یعنی ارتباط با خلق. آن خالق و اینهم خلق. آیه چهارم؛ والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک. اینجا راه ایمان را نشان میدهد یعنی به همان آیه دوم برای تشریح بیشتر ایمان بر میگردد. آن ایمان به غیب تصور و تعبیر شخصی نباید باشد بلکه ایمان به آنچه بر تو نازل شده (باز اینجا توقف نیست) و آنچه قبل از تو نازل شده می‌آورند. یعنی مسلمان واقعی احترامش و عقیده‌اش و ارتباطش تنها با پیغمبر آخر الزمان نیست بلکه همه پیغمبران و رسولان خدا را قبول دارد. از اختلاف اساسی قرآن با کتابهای بشری در اینست که یک دید جهانی و وسیع و بینهایت دارد یعنی انحصارگری و انحصارطلبی ندارد. ما را به عنوان ملت ابراهیم مسلمان مینامد. ملتی که بعد از موسی و عیسی آمده و تفرقه را باین نحو که دسته و جمعیتی منحصرأ خودشان را نجات یافته و سعادت‌مند و مفتخر بدانند طرد میکند.

ایکاش که تدوین کنندگان قانون اساسی ما که بزودی به مجلس بررسی قانون اساسی خواهد رفت در فرم نهائی‌اش تاسی بقرآن که قانون اساسی والهام دهنده تمام مسلمانان جهان است بکنند، قانونی باشد که تمام فرق مسلمان را با دید الهی و جهانی اسلام زیر سایه خودش بگیرد، نه تنها مسلمانان بلکه تمام اهل کتاب و ملت ابراهیم را با چنین دید و روحیه‌ای که قرآنی است زیر یک پرچم بگیرد.

آیه پنجم: اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون. کسانی که مشمول این شرایط باشند هدایت و رهبری خدا مشمول آنها میشود و برستگاری میرسند.

این مختصر راجع بآن تفسیری بود که عرض شد.

جمعه قبل که بدون قصد و برنامه باینجا آمده بودم تحت تأثیر این اجتماع عظیم بیاد خاطرات گذشته، چه در دانشگاه و چه در شاگردی حضرت طالقانی افتادم و آن صحبتها را

که منتهی باحیای مساجد شد کردم که خوشبختانه مؤثر هم واقع شد و افراد زیادی به همان شعبه احیای مساجد که با مسئولیت معاونت در امور همکاری است مراجعه کرده‌اند. امروز میخواهم قسمت دیگری را صحبت کنم که همان ارتباط صلوة و زکوة است. فراموش کردم آنجا که صحبت و اشاره‌ای به وحدت و عظمت، یکپارچگی و جهانی بودن اسلام کردم، خاطر من رفت که یاد از همین پیام و دستور امام بکنم که فرموده‌اند روز جمعه آینده روز قدس خواهد بود. به افتخار قدس، و اینهم دامنه و توسعه جهانی اسلام را دارد و شاید تا حدودی اهل کتاب را نیز علاقمنند بکند و در بر بگیرد. کما اینکه چنین استقبالی هم شده. از بعضی از ممالک برادر عربی هم اجابت باین دعوت امام کرده‌اند. و امیدواریم این عمل بخوبی انجام بگیرد و به عنوان رئیس دولت و مسئول دولت، تشکر از امام میکنم که این تقاضا و این طرحی را که از طرف وزارت خارجه بایشان عرضه شده بود با سمع قبول و عنایت صمیمانه پذیرفتند.

برمیگردم به «یقیمون الصلوة و ممّا رزقناهم ینفقون» نماز و زکوة و یا انفاق و احساس دو تا از ارکان اساسی اسلام هستند. گفتند وقتی از شخصی در خدمت پیغمبر صحبت میشد و او را به نیکی معرفی میکردند. حضرت ظاهراً (باز حدیث درست یادم نیست) دو انگشت خود را نشان میدهند و میگویند روابطش و عملش نسبت باین جفت یا به این دو چیز چیست؟ میگویند: مقصود چیست؟ میفرمایند: همان دو عمل و همان دو امری که در قرآن همیشه پشت سر هم میآیند؛ صلوة و زکوة، یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة، اقام الصلوة و اتی الزکوة، همچنین بی مناسبت نیست این داستان را هم عرض بکنم که بعد از رحلت پیغمبر عده‌ای و مخصوصاً قبیله بزرگی در شبه جزیره عربستان در زمان خلیفه اول، ابوبکر اعراض کردند، مرتد شدند و پیام دادند که ما میتوانیم برگردیم مسلمان بشویم و حاضریم فقط مسلمان بشویم دیگر باج و خراج و مالیات و زکوة نمیدهیم. به این شرط حاضریم. خلیفه شورایی تشکیل داد که خوب در جواب این قبیله یا آن شهر یا قریه‌ای که چنین قصدی دارند چه بکنیم؟ بعضی از اعضاء شورا و اصحاب میگویند خوب ضرر را از هر کجا بگیریم منفعت است، اشکالی ندارد و خلیفه باید پذیرد. مولای متقیان حضرت امیر هم در آن شورا شرکت داشتند، فرمودند خیر چنین چیزی قابل قبول نیست برای اینکه صلوة و زکوة همراه هم هستند. و اسلام و مسلمانی با نماز تنها امکان پذیر نیست، باید مایه هم گذاشت. نماز تزکیه نفس است و دوری کردن از منہیات که: «إِنَّ الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر والبغی» منتهی «ولذکر الله اکبر» بیاد خدا بودن، یعنی راه تقرب و از خود دور کردن آنچه شیطانی است و به یاد خدا بودن یعنی آن جنبه درونی هدایت.

زکوة یا انفاق یا احسان بر عکس جنبه خارجی یا جنبه برونی مسئله است و ارتباط با خدا، خلق و عمل و حرکت و اثبات آن ایمان. یعنی آنچه انسان از راه حلال بدست آورده آنرا

در راه مردم و در راه خیر و در راه وظیفه خرج بکند. زکوة یک نوع همکاری با خداست. (در اینجا اطلاع میدهند که فقط پنج دقیقه به اذان مانده است)... پس من حرف آخرم را میزنم...

البته اینها از باب استفاده از این پنج آیه و خواسته قرآن و اسلام لازم بود و هست در زمینه زکوة، زکوة انواع مختلف دارد، شاید ارزنده‌ترین زکوة که تزکیه نفس هم هست و تزکیه مال هم هست، وقتی است که ناظر و راجع باشد بمردمی که در مبارزه در راه خدا شرکت کرده‌اند و محرومیت پیدا کرده‌اند. مصداقش در دوره ما، مصداق واقعی و خارجی اش اشخاصی هستند که در دوران انقلاب، در آن روزهای خیلی سخت دیماه و بهمن ماه و قبل از دیماه، در معرض شدیدترین تجاوز و حمله‌ها و شیبخون‌های مزدوران و دستگاه طاغوتی قرار گرفته بودند. خانه‌هایشان را بر سرور و یشان خراب کردند و آتش زدند، مغازه‌ها و محل کسب و زندگی را از دستشان گرفتند. اینها کسانی هستند که هنوز هم متأسفانه بی‌خانه و بی‌دکان‌اند. دولت در اولین روزهای قبول این مسئولیت بفکر این عده بود. مدتها طول میکشد که ما ببینیم کجا هستیم و چه باید بکنیم و چه داریم. متأسفانه آنقدر خرابی و خسارت و محرومیت هست که رفع و ساختن آنها و ترمیم خساراتی که به کاسبها و صاحبان مغازه و کسب وارد شده با این پولها و پول دولت نمیشود، همانطور یکه امام در پیام اول هفته فرمودند اینکارها باید با همت و با خرج‌گذاری همه مردم صورت بگیرد و از کیسه فتوت بیت‌المال ۱۰ میلیون تومان فرمودند که به این صندوق خواهند داد. اگر بخاطر داشته باشید نمیدانم یک ماه، ونیم قبل بود که صندوق ترمیم خسارت برای جبران و ترمیم خسارت هموطنان، و کسانی که بعد از شهدا بزرگترین محرومیت و فداکاری را کرده‌اند و ظلم به آنها وارد شده تأسیس شد و برای اینکه مردم شرکت بکنند این فرمول و این نظر داده شده بود که همه مردم ولی با میل و رغبت در آن شرکت کنند، اصلاً و ابداً اجباری در کار نیست، آنها که خانه‌هایشان صدمه ندیده و آنها که دکان و مغازه‌شان سالم هست و مشغول کار هستند به مصداق: «وَمَمَّارِزِقْنَاهُمْ يَنْفَقُونَ» در حدود یک در هزار آن ارزش را پردازند به این صندوق که این صندوق بتواند جواب آنها را بدهد و همه از شرمندگی و خجالت این هموطنان بیرون بیاییم و طرز کار هم بطور یکه توضیح دادم این بود که این پول بوسیله خود مردم یعنی نمایندگان مردم جمع میشود و بدست نمایندگان شما به مصرف میرسد. یعنی میروند، ارزیابی میکنند تقاضاها را میبینند و آنچه خسارات دیده شده میپردازند. شاید عهده‌دار عمل ساختمان و کارهای دیگری هم بشوند. این عمل شروع شده، هیئت مؤسس دارد. شورایی که به رهبری خود آقای طالقانی است. هیات مؤسس، هیات اجرایی است و در همین هفته آینده انتخاباتی در ولایات و در شهرستانی مختلف صورت خواهد گرفت. حال برای آنکه فرصت از دست نرود، و زودتر این پولها بیاید، هر کس میتواند به فرموده امام هر مبلغی که خودش میل دارد و تشخیص میدهد به صندوق

ترمیم که حساب مرکزی اش حساب شماره ۲۰۰ در بانک ملی ایران شعبه مرکزی است
بپردازد. چیزی که من اضافه میکنم اینست که یک نسخه آن قبض پرداخت را نگه دارید،
پیش خودتان باشد که بعداً که هیاتهای اجرائی و منتخب مراجعه کردند - و بطور کاملاً آزاد و
اختیاری مطالبه مبلغی که آنجا هم باز اختیار دارید فقط بخاطر راهنمایی است که ما گفتیم
یک در هزار برای اینکه توقع فشار زیاد نداریم و میتواند هم قسطی باشد مراجعه کند قبض را
ارائه بدهید که ما اینرا پرداخته ایم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

www.KetabFarsi.com

سخنرانی در مراسم درگذشت طالقانی در دانشگاه تهران

۵۸/۶/۲۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هَذَا وَإِنَّا لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنُ مَقَابٍ جَنَاتٍ عَذِيٍّ مُفْتَحَةً لَهُمُ الْاَبْوَابِ هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ
هَذَا وَإِنَّا لِلْقَائِمِينَ لَشَرْمَابٍ.

در این روز که عزای ملی از طرف دولت اعلام شده (و واقعاً عزای ملی است) این اجتماع و اجتماعات روز قبل و ازدحام توأم با شور و شیون که بسطور طبیعی و از صمیم دل صورت گرفته در تاریخ دنیا بدون سابقه بوده است، ضمن آنکه از طرف دولت بمردم ایران و مسلمانان جهان و حتی کشورهای خارجی دوست، که نمایندگانشان برای شرکت در این مجلس و ابراز تأسف و تسلیت به ملت و انقلاب و رهبری انقلاب و دولت آمده اند، از طرف دولت تسلیت و تشکر عرض می کنم. ضمناً شکر خدا را بجا می آورم برای این نعمت بزرگ که ما ملت دارای چنین رشد و نعمت و موهبتی شده ایم که فردی در میان ما پیدا شود که این اندازه مورد احترام و پیروی و محبت و علاقه باشد. این نعمت بزرگی است که چنین صداقت و محبت از یک طرف، و ارادت و میل از طرف دیگر وجود داشته باشد، چون در هر حال (الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی كُلِّ حَالٍ) باید شاکر خدا بود برای طالقانی (عذر می خواهم که همین طور طالقانی می گویم نه آیت الله می گذارم، نه عظمی اضافه می کنم، نه حجت الاسلام، چون همین جور با ایشان زندگی کرده ام و ایشان هم سادگی را دوست داشت). پرونده عمر طالقانی دوشب قبل بسته شد در حالی که به مصداق همین آیات که عرض کردم درهای بهشت برویش گشوده شد، برای او مسائل موجود حل شد، فقط متأسفم که او آخر نگرانی شدیدی داشت که آخر عرایضم اشاره خواهم کرد و امیدوارم این نگرانی در آن دنیا به موجب «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِیْنَ قَتَلُوا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یَرْزُقُوْنَ» در عالم زنده بعد خوشحال شود و ما هم خوشحال شویم که این نگرانی رخ ندهد. در هر حال ملت عزادار است و

پناهگاهی را از دست داده. برای بنده ضمن تاسف افتخار بزرگی است که به نام او و به یاد او صحبتی بکنم و ماموریتی از طرف دولت انجام دهم. این مجالس تذکر علاوه بر تقاضای رحمت و مغفرت برای شخص در گذشته، و تسلی و تسلیت به بازماندگان، وسیله‌ای است که به نحو دیگری زنده بماند، افکار و آثار و نظریاتش و برنامه‌اش ادامه پیدا کند و اجرا شود. ضمناً این ماموریت که به بنده داده شد به اعتبار این بود که دوستان گفتند از هر کس نزدیکتر و همراه‌تر و بنابراین شایسته‌تر برای اینکه به یاد و به نام او صحبت کند بنده هستم. مزید بر شرمندگی و تأثر من شد که چرا با کسی که قدم به قدم همراه بودم باید رفیق نیمه‌راه باشم، او برود و بنده بمانم، این رسم دوستی و جوانمردی و برادری و ارادتمندی نبود، اما خوب قسمت چنین است. اولین آشنائی و کسب ارادت بنده با آقا سید محمود طالقانی (آن زمان هنوز حاج سید محمود هم نبود) در سال ۱۳۲۱ یا ۲۲، بود یعنی زمانی که در خیابان امیریه کانونی برای سخنرانی و بحث در مسائل اسلامی و اجتماعی دایر شده بود. یک روز که در ساختمان بانک ملی بودم دو جوان آمدند و از بنده برای سخنرانی در آن مجلس دعوت کردند من هم قبول کردم و موضوعی که می‌خواستم صحبت کنم همانی بود که بعداً کتاب مطهرات در اسلام (اولین کتاب بنده) شد در آنجا بود که اولین سنگ آشنائی و همکاری آینده ایشان و بنده گذارده شد. در تمام این مدت دو بار جدائی بین ما پیدا شد، یکی در زندان قصر بود که محکومین نهضت آزادی ایران وعده‌ای دیگر را به برازجان تبعید کردند و برای ۸ یا ۹ ماه ما از آقای طالقانی جدا شدیم. علت این تنبیه و توبیخ بدلیل اعتراض کتبی بود که به زندان کرده بودیم که چرا زندانیان بند مجاور جائی تنگ دارند و وسیله حداقل آسایش برایشان فراهم نیست. این را به عنوان مقدمه و هشدار یک اعتصاب غذا نوشته بودیم. این اعتراض وسیله‌ای شد که جای بهتری به آنها بدهند ولی برای تنبیه، کلیه کسانی را که آن نامه را امضاء کرده بودند به برازجان تبعید کردند. آقای طالقانی در عین موافق بودن به آن اعتراض (و اگر اعتصاب غذائی هم می‌شد حتماً همراه بودند)، چون امضاء نکرده بودند، تهران ماندند. توضیح اینکه ایشان حتی پای صورت جلسه‌های محاکمه را هم هیچوقت امضاء نمی‌کردند، چون نمی‌خواستند آنها را به رسمیت بشناسند امضاء نمی‌کردند. این اولین جدائی ما بود. جدائی دوم پس از پایان زندانها بود که نوع فعالیت‌هایمان در آن دوران شدت و خفقان کمی فرق داشت، ایشان در اثر مراجعات خیلی زیاد، مخصوصاً کمک‌های مالی که بعضی‌ها می‌خواستند به مجاهدین و بازماندگان شهدا بدهند و خدمت ایشان می‌رسیدند مورد سوءظن بیشتر و نگرانی و وحشت دستگاه بودند. علاوه یکی دوفقره در مسجد هدایت برای جمع‌آوری وجوهات جهت مردم فلسطین یا این نوع کارها (که البته سایرین هم در آن مسجد شرکت داشتند ولی ایشان به عنوان نماینده و سبیل و امام بود) بود که می‌خواستند ایشان از صحنه خارج کنند و به زندان ببرند، ولی بحمدالله بعد از این زندان با هم بودیم. لیکن همکاری و

ارادت بنده به ایشان و التفات ایشان به بنده از این حدود هم عقب‌تر می‌رفت. همانطور که در دادگاه نظامی هم گفتم دکتر سحابی و آقای طالقانی و بنده، بچه‌های آزادی و انقلاب هستیم، برای اینکه با تفاوت یک سال، (البته آقای دکتر سحابی بیشتر ولی آقای طالقانی و بنده هم سن بودیم) ما متولد شده با انقلاب مشروطیت هستیم و بعلاوه ارتباط ایشان و بنده جنبه موروثی هم دارد؛ مرحوم آقای سید ابوالحسن طالقانی که از افاضل و علما و مخصوصاً اتقیاء و مبارزین بودند (و همکار مرحوم مدرس علیه رضاشاه) با مرحوم پدر من، (البته به ابتکار ایشان ولی به اداره و مدیریت پدرم) مجلسی دایر کرده بودند برای بحث و صحبت با اهل کتاب و منکرین مثل بهائی و غیر بهائی، طبعیون و دهریون و مجله‌ای هم راه انداخته بودند به نام بلاغ که البته اشخاص دیگری هم مثل مرحوم آشیخ علی مدرس و حاج محتشم السلطنه، ممتازالملک هم شرکت داشتند. در آن دوره که اوج قدرت رضاشاه و ممانعت فعالیت‌های دینی و اجتماعی بود این مجلس یواش یواش وسعتی پیدا کرد و عده بسیار زیادی مخصوصاً از کلیمی‌ها مسلمان شدند و بعد هم تبدیل شد به جلسات تفسیر قرآن و بحثهای بسیار مفید تا اینکه به دستور رئیس شهر بانی پدرم را احضار و تهدید کردند و این جلسات تعطیل شد اما افکار و ایده‌ها ادامه داشت.

اما لازم است توضیح بدهم که چرا این عزا، عزای واقعه ملی است و منشاء و منبع این شیون و شور و احساسات قلبی و تظاهرات و اجتماع چه می‌باشد و همگامی و همکاری ما به چه دلیل و چگونه انجام شد. توجه و علاقه و ارادت و صمیمیت شما مردم ایران و حتی خارج آنطور که به عقل بنده می‌رسد نتیجه این است که مرحوم طالقانی یک انقلابی بود، البته نه انقلابی به معنای متداول امروزی، بلکه انقلابی به معنای واقعی و حقیقی. یعنی تغییر درونی و موثر و شکستن سنت‌ها و رسمها و موانع موجود. انقلابی که ایشان انجام داد فهرست‌وار عرض خواهم کرد که چگونه مدارج و پله‌های عظمت و محبوبیت و رهبری را طی کرد. او واقعاً رهبر بود، برای آنکه کسی بود که در زمانی چنین اقدامات و عملیات را انجام داد که نه تنها شناخته شده و معمول نبود بلکه از جهاتی کفر و خلاف هم حساب می‌شد. در بین اعمال و افکار انقلابی مرحوم طالقانی مهمتر از همه وارد کردن قرآن و تفسیر آن در محیط و دنیای مردم ایران بود. طالقانی هدیه‌کننده قرآن و تفسیر به مردم ایران و خصوصاً به تحصیل کرده‌ها بود خود ایشان یک روز بمن میگفت که وقتی در قم درس می‌خواندم و در آن محیط بودم و سروکارم با فقه و اصول و این مطالب بود خیلی دل‌افسوده بودم که چرا از قرآن آنطور که باید خبری نیست، این حرف ایشان را بنده خیلی خوب شنیدم، برای اینکه خود من هم در آن سنوات تحصیل در فرانسه وقتی بایران می‌آمدم و می‌رفتم یکروز در مجلس یکی از خویشاوندان که مرد مجتهد از علمای شناخته شده و متقی بود معنی آیه‌ای از قرآن را پرسیدم؟

آن آقا که هم نسبت خویشاوندی با ما داشت و لطف هم داشت به لحن و زبانی که ظاهراً لطف و محبت ولی عملاً ملامت بود، گفت: اختیار دارید من چنین ارزش و شأن و حقی ندارم که قرآن را ترجمه کنم و به شما معنی قرآن را بگویم! معنی آن حرف این بود که از این فضولی‌ها نکن و نپرس که آیه قرآن چیست. آن زمان اینگونه بود، آن حرف طالقانی را من خوب فهمیدم که گفت من وقتی که به تهران آمدم دیدم دو راه دارم، یکی محراب و منبر و رسوم و روابط معمولی آخوندی، و یکی قرآن را به مردم گفتن و تفسیر کردن. علیرغم بدنامی‌ها و مخالفت‌ها و تهمت‌ها و اشکالاتی که ممکن بود پیش بیاید. این کار را ایشان کرد و شنوندگان‌شان پای مجلس تفسیر، بیشتر جوانان دانشجو و دانشگاهی بودند. البته آن زمان در ایران فقط یک دانشگاه وجود داشت و آن هم دانشگاه تهران بود و همانطور که می‌دانید این موج و این راه و روش که ایشان افتتاح کردند به حول و قوه الهی و به پشتیبانی او ادامه و توسعه پیدا کرد و قرآن و بحث و تفسیر آن بطور واقعی و جدی در زندگی مردم مطرح شد. بطوری که حتی گاهی اوقات می‌بینید که کاسب و کارمند و کارگر مجلسی دارند و قرآن می‌خوانند و گوش می‌دهند و حتی تحقیق و مطالعه میکنند و نظر می‌دهند. باید گفت این بزرگترین خدمتی بود که طالقانی به ایران و به این نهضت و مبارزه کرد.

دوم: تماس و تفاهم و تکاملی بود (هرسه کلمه را می‌گوییم) که طالقانی در معیت مردم کلاهی، غیرمعموم و مخصوصاً جوانان و درس خوانده‌ها و روشنفکران پیدا کرد و این از امتیازات ایشان بود، از کارهای انقلابی ایشان بود که یک معمم، یک ملا حاضر بشود در یک صف پهلوی ده تا کلاهی بنشیند، به آنها تفسیر و مطلبی بگوید و آنها هم اگر ایرادی و حرفی دارند بشنود و اگر آنها هم سخنرانی کردند ایشان هم گوش بدهد، آنها را قابل بداند که یک کلاهی هم عقل دارد، یک کلاهی هم شعور دارد و می‌تواند حرف بزند و بعد هم با شنیدن حرفها و نظریات دیگران تحول پیدا بکند. طالقانی روز اول با طالقانی روز آخر در اثر همین تماس و تفاهم با مردم و تکامل یک به صد فرق کرده بود؛ و با آنکه جزء پرچمداران مبارزه و نهضت بود وقتی دید این نهضت و این مبارزه به یک صورت جدیدی به اصطلاح جدید، انقلاب درمی‌آید و رهبریش با شخصیتی چون آیت‌الله العظمی خمینی است، (سه بار صلوات مردم— من اگر جای پیغمبر بودم گله می‌کردم که چرا برای من پیغمبر یک صلوات می‌فرستید ولی برای اولادم سه صلوات). در جهت تفاهم و وحدت گامهای سر یعتری برداشت. خلاصه ایشان هم می‌گفت و هم می‌شنید و هم یاد می‌داد و هم یاد می‌گرفت.

سوم: تواضع و تمکینی بود که آن مرحوم، آن زنده و آن مرد نسبت به علوم و افکار و تمدن و پیشرفتهای غرب داشت. باز تکرار می‌کنم چیزهایی که امروز به نظرتان ساده می‌آید آن زمان کفر بود، و این انقلابی‌ترین عمل بود.

چهارم: اعراض از محراب و عنوان و موقعیت و نداشتن تعصب طبقاتی و صنفی، و بموقع و بجا ایراد و اعتراض و انتقاد کردن. شاید علت علاقه و توجیه ارادت شما و این عزا و ماتمی که گرفته‌اید عملاً از اینجا ناشی میشود که او را واقعاً مرد مخلص، مومن، نهضتی، مبارز، انقلابی، فداکار و مجاهد و متمایز دیده‌اید. اما چرا و چگونه این همکاری ما با هم شروع شد. حتی قبل از انعقاد اولین نطفه‌های نهضت، (البته نه اینکه بگوییم انحصار به ما دارد) ما هردو تالم و تاثر و تعهد مشترک داشتیم، تعلق به زمان و مکان واحد، تاثر یعنی تحت تاثیر عوامل و موجباتی که حاکم بوده، و تعهد در برابر آنچه که اقتضا می‌کرد و لازم بود انجام بشود و تعلق به دوران خاصی از تاریخ ایران که دوران انقلابی و سرنوشت‌ساز ایران بوده، آنچه امروز می‌بینید و این انقلاب با عظمت و پرافتخار و پرشکوهی که نصیب ایران شده، نطفه و اساسش در آن دوران خاص تاریخ ایران بسته شد و امیدوارم انشاءالله لیاقت آن را داشته باشیم و حفظش کنیم و درست اداره کنیم به طوری که دنیا هم از آن بهره‌مند شود و ما شرمنده نشویم، آغاز این دوران (البته همه چیز دست خدا و از طرف خدا است ولی «ابی‌الله ان یجری الامور الا باسبابها»). کارها با اسباب و وسایل انجام می‌شود) نتیجه توجه و تسلطی است که اروپا و دنیای مغرب‌زمین از دو قرن ونیم گذشته به ایران پیدا کرد. (تسلطی که به غلط در مورد ایران می‌گویند استعمار خارجی) و تلاش داخلی ایرانیان و مسلمانان در برابر آن از طرف دیگر ارمغان‌های زیادی بوجود آورد که هم بد بود و هم خوب، و بزرگترین و ارزنده‌ترین آنها به مصداق: «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»، بیداری و تحرک شرق و از جمله ایران بود. توضیح اینکه سرزمین ما در این ۲۵۰۰ سال و یقیناً قبل از آن دائماً در نتیجه وضع جغرافیائی و تاریخی و شرایط دیگر در معرض تاخت و تازها بود، تاخت و تازهای داخلی از کوه‌ها و دشتها و بیابانها و کویرها، و همچنین از خارج، از شمال و جنوب و شرق و غرب. تاریخ ایران یعنی همین تجاوزات که آخرین آنها تجاوز و میل به تسلطی است که دنیای مغرب نسبت به ایران داشته است. تجاوزهای گذشته مثل مغول و چنگیز، تیمور و خوارزم، تاتار و ترک و حتی عرب (منهای اسلام و قرآن که البته پدیده خاصی است) بیشتر روی اختلاف قدرت مادی و جسمی یعنی نیروی نظامی و سیاسی بوده است و از این بابت ایران نسبت به آنها عقب‌مانده و مغلوب شده. اما تجاوز و توجه و تسلط اروپا از روسیه گرفته تا پرتغال و اسپانیا و انگلستان... (آنموقع هنوز امریکا وارد صحنه نشده بود) از جهات عدیده‌ای با آنها اختلاف داشت، یعنی از جهات عدیده‌ای بر ماتفوق داشتند. بدین ترتیب که علاوه بر تفوق نظامی و سیاسی، از جهت اقتصادی و علمی و فنی و حتی فرهنگی (منهای دین و عرفان و سوابق تاریخی) پیشرفته‌تر بودند.

اما همین اختلاف آخری یعنی اینکه قبول داشتیم زورشان بیشتر است، قبول داشتیم

در سیاست واردتراند (یعنی ناصرالدین شاه قبول داشت، شاه سلطان حسین قبول داشت، فتح علی شاه قبول داشت)، ولی اینکه از نظر عرفان و ادب و مخصوصاً دیانت برما برتری داشته باشند قبول نبود و همین استثنا باعث یک برگشت و حرکت انقلابی شد. یعنی می گفتند حالا که شهرهایمان را گرفته اند، امتیاز بحر خزر را گرفته اند، امتیاز نفت را گرفته اند، این یکی را نمی دهیم و نمی خواستند و نمی گذاشتند که تسلط دینی و تسلط فکری برما داشته باشند. همین مقدمه محاسن بسیار و ثنعات بزرگ گشت و مبدا آن چه امروز ما افتخار به انقلابش می کنیم شد. این استیلای خارجی در مشرق زمین چه می خواست؟ باز هم به قول مرحوم طالقانی موجود زنده (این کلمه موجود زنده که من در کتابها و دربیانات خود به کار می برم یادگاری است که از ایشان دارم) چه در عالم نبات و چه در عالم حیوان کارش توسعه است، یک درخت اقا قیا یا نارون بکارید ریشه هایش تا آن طرف دانشگاه هم می رود. یا برگگی که می ریزد و یا تخمی که می ریزد گنجشک و باد و آب و غیره آن را به اقصی نقاط میبرند. موجود زنده طبیعتش و ناموس خلقتش این است که توسعه طلب باشد. اروپائیا بعد از قرون وسطی در قرون جدید به درجه ای از رشد و پیشرفت رسیده بودند که می بایست توسعه پیدا کنند، این بود که می خواستند هندوستان را بگیرند ولی از امریکا سردرآوردند، و بعد جاهای دیگر، و در مرحله اول می خواستند اینجا و آنجا را تسخیر کنند و ملک خود بدانند که این چیزهای عادی طبیعت است.

بقول مرحوم طالقانی دنیا دنیای آکل و ماکولی است و ما در عالم خلقت حق اعتراض نداریم، منتها باید خودمان کلا همان را نگه داریم. نگذاریم ما کول باشیم، آکل هم نباشیم ولی ما کول هم نباشیم. ولی ایراد به آکل نیست. اگر نمی توانستند تسلط پیدا کنند میشدند مستعمره. مثل هندوستان، مثل اندونزی و الجزایر ولی در ایران به دلایلی اینطور نشد بنابراین به کاربردن کلمه استعمار درباره ایران غلط است. اما استیلا در ایران به طرق مختلف داشتند. از چه طریقی می خواستند اینجا را تحت نفوذ و استثمار کامل داشته باشند؟ یک راه از بین بردن همان مایه مقاومت ملت ایران و شرق یعنی اسلام بود همانطور که شنیده اید نخست وزیر انگلستان در مجلس عوام قرآن برده و روی تریبون زد (اینطور من شنیده ام و جانی نخوانده ام) که تا وقتی این کتاب در بین مسلمانها هست ما نمی توانیم تسلط کامل داشته باشیم. ببینید طالقانی متوسل به چه چیز شد و چه چیز را در میان ما آورد؟ قرآن را، نه قرآنی را که به قول خودش سر قبر خوانده می شد و فقط در مجلس فاتحه، قرآن با محتوا قرآنی با معنی یعنی همان چیزی که می خواستند از بین ببرند، تبلیغات دینی که در ایران می شد روی همین مینا بود، باید اسلام و مسلمانی از مشرق زمین ریشه کن شود، در الجزایر، تا قبل از انقلاب و مبارزات اخیر حتی در مدارس درس قرآن قدغن بود و شروع مبارزه و استقلال و انقلاب آنها از آنجا شد که کلاسهای قرآنی دایر کردند تحت عنوان تعلیمات دینی، البته طالقانی از آنها یاد

نگرفته بود. ما راهی جز این نداریم و این را طالقانی درست تشخیص داده بود. استیلای خارجی میخواست در ایران استبداد را که ریشه دوهزاروپانصد ساله دارد تقویت کند، بنابراین با تمام قوا رژیم شاهنشاهی و دولتهای استبدادی باید در ایران تأیید تقویت و تحکیم شوند، اولین درگیری طالقانی با یک پاسبان رضاشاهی سرعنامه بود (من مخصوصاً می گویم پاسبان رضا شاهی که مشمول پاسبانهای امروز نشود که با آنها فرق دارند و واقعاً رضا شاهی نیستند) گویا آن پاسبان به سیدی پرخاش کرده بود، که این چیست سرت گذاشته ای؟ که طالقانی به آن پاسبان اعتراض می کند و بعد هم روشن است که در آن دوره چه میشد، راه دوم این بود که بهرنحوی شده شخصیت و حیثیت و آن حالت استقلال و انسانیت را از بین ببرند و تا ممکن است تمدن و فرهنگ و علوم و افکار و فلسفه و نظریاتشان و حتی شیوه زندگی و درک شیوه و فهم خود را در ممالک شرق رواج دهند تا به نوع دیگری این ممالک را تابع خود کنند و حیثیت و شخصیت از آنها گرفته شود. اینهم بسیار طبیعی است که این روشها را بکار ببرند، نه اینکه از روی کینه بگویم، ما هم اگر می خواستیم درجائی تسلط پیدا کنیم راهی جز این نداشتیم.

مادامی که شخصیت هست، تسلط نیست. اگر از انسان شخصیتش را بگیرد همه چیز او را گرفته اید و مبارزه ایشان و بنده و تمام کتابهایمان در همین جهت بود که ما باید شخصیت داشته باشیم. آدم بی شخصیت صفر است. اما این توسعه و رواج تمدن و فرهنگ سلطه گران یک جنبه اقتصادی هم داشت که خریدار و مصرف کننده تولیدات آنها شویم هر وقت سلطه گری جانی وارد شود بطور طبیعی فرهنگ و فکر و آثار و آداب خود را به آنها تحمیل می کند، این بروبرگرد ندارد، حتی من یادم هست که وقتی امان الله خان پادشاه افغانستان در زمان رضا شاه به ایران آمده بود همین که تجلیلی از او شد یک مرتبه کفشهایی که امروزه کفشهای راحتی می گویند (کفشهای دم پائی قبل از آن وجود نداشت و افغانها از آنها از آنها پایشان می کردند) تقریباً تو همه خانه ها رایج شد. پس مسلم است که تمدنی با آن مزایا و اضافات (نمی خواهم بگویم همه اش خوب بود ولی) چیزهای برتر داشت که بطور طبیعی مورد تقلید مردم قرار میگیرد و به آن طرف می روند. اما در برابر این تأثیر و توجه ممالک شرق از جمله ایران چه عکس العملی باید نشان دهند؟ یکی عکس العمل منفی و تعصبی که متأسفانه در مشروطیت و قبل از مشروطیت سکه رایج بود و آن این که هرچه فرنگی و فرنگی مایی است باید دور انداخت. مدرسه بشکل جدید نباید داشت و مثلاً جغرافی و هندسه و فرانسه و علم الاشیاء نباید تدریس شود، چون بچه های ما بی دین می شوند! حتی روی صندلی نباید نشست! یادم هست در همان مجالسی که مرحوم پدرم داشت صندلی در اطرافش بود عده ای از علما و آقایان روی صندلی نمی نشستند، درشکه سوار نمی شدند چون مال فرنگی بود و علامت بی دینی، بنابراین به طریق اولی علوم و افکار و چیز خارجی به هیچ وجه نباید در

ایران بیاید و باید دروازه‌هایمان را ببندیم و نگذاریم کوچکترین اثری وارد شود.

اما نوع دوم انتخاب و غربال کردن و الک کردن و تصفیه کردن و از دید مثبت وارد شدن بود که اگر این راه را می‌رفتند و این مهمان ناخوانده یا خوانده را خودشان سر سفره توی خانه می‌نشاندند، این مهمان، اسیر و اجیر و در خدمت آنها می‌شد. عده بسیار معدودی این راه را گرفتند از جمله سیدجمال‌الدین اسدآبادی و شاگردش شیخ محمد عبده، اقبال لاهوری، طالقانی و افراد دیگر، یعنی از آنچه که خوب است استفاده کردند و از روی تعصب هرچه هست و نیست رد نکردند. ببینید کدامش درست است؟ همان کاری که در صدر اسلام انجام شد، پیغمبر تعصب نداشت، جنگ خندق روی استراتژی و تاکتیک ایران انجام شد. سلمان فارسی مشیر و مشاور پیغمبر بود. علوم یونان و تمدن خارج را اسلام رد نکرد بلکه ترکیب کرد، تصفیه کرد. بنابراین این راه صحیح بود و مخصوصاً تطبیق بدهیم که کدام اینها در اسلام است و کدام نیست. شما وقتی از دریچه غیره و بیگانه چیزی را می‌بینید خیلی چیزهایی را که تابحال نمی‌دیدید متوجه می‌شوید. یک شخص غریبه وقتی در شهر شما می‌آید از او پرسید که این خیابانها و این قیافه‌ها را چگونه دیده‌ای؟ مسلم بدانید چیزهایی دیده که شما که دنیا آمده بزرگ شده آن شهر هستید ندیده‌اید! ما از نو اسلام را از دریچه غرب شناخته‌ایم! همان حرفی که طالقانی در کانون اسلام زد که «عجیب است این چیزهایی را که راجع به پیغمبر می‌گویند ما در عرض ۱۴ قرن با آن همه سیره و حدیث و فلان ندیده و نفهمیده بودیم» به این ترتیب تنها در برابر آن میل به تسلط خارجی‌ها ملیت در این مملکت احیاء شد و قبل از آن اسم ایران جز در فردوسی و یا ندرتاً در ادبیات گذشته ما نمی‌آمد، مردم ایران وحدت احساس نمی‌کردند ولی در نتیجه همین تسلط خارجی و نظرسوئی که برای تصرف داشتند ایرانیان باهم متحد شدند و آن اشتراک مذهب و فرهنگ و ملیت در ایران بعد از ورود آنچه به نام استعمار می‌گویند درست شد، بنابراین این پذیرش و تطبیق و تصفیه و تحرکی که واقع شد ما را دومرتبه زنده و بیدار کرد و اولاً علم و تفکر و تحقیق و آزادمنشی در ایران پدیدار شد. دوم احتراز از تعصب و اکراه در تحمیل عقیده و دین، چون اروپائی‌ها که یک حرکت و یک نهضت ضددینی ضد کاتولیکی، ضد عیسویت و مسیحیت بوجود آورده بودند آن عمل گذشته مذهب در آنجا غیراینجا بود. آنجا انکیزیسیون وجود داشت، تفتیش عقاید وجود داشت، در ایران هم به همین صورت مذهب را پیاده کرده بودند. درحالی که در اسلام هیچ وقت تفتیش عقاید نبوده، اگر هم بوده خفیف بوده. این از ارمغانهای آنها بود و طالقانی خیلی خیلی طرفدار این قضیه به حکم آیه «لا اکراه فی الدین» بود. آن دینی که با زور و اجبار تحمیل شود پیش خدا ارزش ندارد. بنابراین پیش خلق هم ارزش ندارد. آن چادر و روسری که به ضرب و زور و با تهدید به سر خانمها برده شود از صدتا بی‌حجابی بدتر است. طالقانی هم طرفدار این نوع دین

بود که دین لا اکراه فی الدین با تعصب و تحمیل نباید باشد، با تساهل و تحمل باید باشد. سوم مسئله آزادی و دموکراسی است و به قول حافظ:

دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد.

قرآن، اسلام و خلقت، مبنایش روی آزادی است. خداوند آزادی را به بشر ارزانی کرده. آنجا که ملائکه با خدا درمی افتند، محاجه می کنند که تو کسی را خلق می کنی که «یسفک الدماء» خونریزی کند، فساد کند، خدا می گوید شما عقلتان نمی رسد، من می دانم چه کار دارم می کنم. به او اجازه داد، شیطان را هم مجاز و مامور کرد توطئه کند، تحریک کند و قطب مخالف را بگیرد تا این بشر آزاد باشد که آنچه می کند روی اختیار و آزادی باشد، تا ارزش داشته باشد، آزادی تحمیلی عین اسارت است.

این را ما بعد دیدیم که غربی ها نیاورده اند، قرآن ما هم دارد. اسلام هم دارد منتها فقط ما خودمان متوجه نشده بودیم و دموکراسی و «شاوهرم فی الامر» مسئله مشورت که آخرین توصیه و تاکید طالقانی روی همین شوراها بود که باید ایالات خودشان انتخاب کنند، قسمتی از امور داخلی را آنها اداره کنند، فرهنگشان، را بهداشتشان را و نظافتشان و آب و برقشان را آنها مسلم عقلمان بهتر می رسد که چه کسی استاندار باشد، چه کسی فرماندار باشد، چه کسی مثلاً بخشدار باشد، در برابر این هجوم آنها آن حالت مقاومت، پایداری که در ایران قبلاً وجود نداشت نهضت مقاومت ملی که آقای طالقانی هم جزو طرفداران آن باشد، آقای انگجی، آقایان آیت الله سید ابوالفضل زنجانی و حاج سیدرضا زنجانی در نهضت مقاومت بودند اینها تمام نتیجه اعمالی بود که آنها انجام دادند. عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. مصدق را ساقط کردند و در دنیا این طور شایع کردند که ملت ایران مصدق را بیرون کرد! ملت طرفدار این دولت زاهدی و شاه است!!

من خیلی وقت گرفتم عذر میخوام، خلاصه این ها که برشمردم بطور مستقیم و غیرمستقیم آئینه چهره نمای طالقانی بود و اشخاص دیگری که روی شرایط زمان و روی اقتضا و احتیاج چون نمی خواستند تسلیم شوند این کارها را کردند و به تدریج بروسعتش و برپیرامونش اضافه شد، طالقانی مرد انقلابی و مجاهد بود، طرفدار اسلام پاک خالص اصیل آزاد مبتنی برقرآن و خالی از عصبیت بود، طرفدار آزادی در عقیده، اداره و مشورت، تعلیم و تبلیغ صحیح نه تحریف بود، طرفدار مبارزه با تعصب استبداد و همانطور که عرض کردم مخالف با قشری بودن و تحمیل های صنفی و طبقاتی و مخالف با تاثیرهای نابجای فرهنگ و سیاست خارج اسلام و ایران چه غربش و چه شرقش، (شرق از نظر آنها والا هر دو برای ما غرب است) خلاصه تجسم آنچه ایران و شرق مسلمان احتیاج داشت و انقلاب ما احتیاج داشته و دارد بود. آخرین پاداش او آراء سنگین و عظیمی بود که در مجلس بررسی قانون اساسی

بدست آورد، مجلسی که او را اواخر نگران کرده بود که قانون اساسی از آنچه یک عمر در راهش مبارزه کرده بود و نظر اولی و اصلی و وعده‌های مکرر مرجع عالی قدر انقلاب ما بوده از آن منحرف بشود و در خطی بیفتد که الان عرض کردم.

با این آیه قرآن عرایضم را ختم می‌کنم که قسمتی از آن در ابتدای پیام امام هم بود «من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظروما بدلوا تبديلاً» میان مومنین مردانی هستند که آنچه را که با خدا پیمان بسته بودند تحقق بخشیدند. (طالقانی چنین بود) بعضی از آنها پرونده‌شان بسته شد و رفتند، یعنی وفای بعهده کردند «و منهم من ینتظر» بقیه کسانی هستند که انتظار می‌کشند تا نوبت آنها هم فرا رسد «وما بدلوا تبديلاً»، تبدیل در راه رسم و روششان نکردند. طالقانی چنین بود، از آن روزی که در ۱۳۲۲، یعنی ۳۶ سال قبل بنده او را شناختم، تبدیلی، دورنگی و دوروئی و دوگانگی دراو ندیدم. «لیجزی الله الصادقین بصدقهم» وعده‌ای است که خدا در قرآن می‌دهد کسانی که صادق بودند، در برابر این صداقت خدا پاداش میدهد و آن طرف «یعذب المنافقون ان شاء» و منافقین، دوروها، دورنگها، استفاده‌کنندگان بعدی را خدا عذاب میدهد. «او یتوب علیهم» انشاءالله توبه و بازگشت و رحمت و بخشش هم در مشیت و ازلیت خدا هست، انشاءالله ملت ایران هم همین‌طور باشد. وکان الله غفوراً رحیماً.

انالله وانا الیه راجعون

قسمتهایی از:

سخنرانی در سمینار رفع مشکلات اقتصادی کشور

۵۸/۶/۲۷

ما اکنون در دوران عجیبی بسر میبریم. در دوران انقلابی که بدون شک در تاریخ ما سابقه ندارد و در جهان نیز با استقبال و تحسین همه ممالک آسیائی و افریقائی و تا اندازه ای امریکائی و اروپائی روبرو شده است. از سوی دیگر هر روز بر ما آشکار میشود که این انقلاب عمیق تر و وسیع تر از آن چیزی است که تصور می کردیم.

منظور از ما، مردم، دولت و حتی رهبر انقلاب آیت الله خمینی است. نخست به نظر همه می آمد که برنامه انقلاب برانداختن رژیم شاهنشاهی طاغوتی و استبدادی است و تصور میرفت با ساقط شدن آن رژیم به مصداق «دیو چو بیرون رود فرشته درآید» همه چیز درست خواهد شد زیرا در آنجا چنین فکر میشد که منشأ همه بدبختی ها و سختی ها و مشکلات، آن رژیم است و با رفتن آن به جایش آزادی، دموکراسی و عدالت خواهد آمد. کما اینکه در آغاز نیز برنامه دولت قانون اساسی منهای اصل سلطنت بود. یعنی همین قدر که دست ظلم و اعوان و انصار آن از مملکت کوتاه شد اوضاع جریان عادی خود را طی می کند. این طرز فکری بود که پس از پیروزی انقلاب بر افکار همه حاکم بود.

اما در عمل دیدیم که اوضاع و احوال مجال بکارانداختن این دستگاه خفته و زنگ زده و این مریض بیهوش شده را نمی دهد. از یک سو ضد انقلاب از همان روزهای اول مزاحمت خود را شروع کرد، از سوی دیگر برای براه انداختن چرخها با مشکلاتی مواجه شدیم. ما فکر می کردیم که دستگاه دولت را براه می اندازیم، بانکها کار خود را آغاز می کنند و بازار مشغول فعالیت می شود و بطور کلی چرخ اقتصاد کشور به حرکت در می آید، اما در عمل دیدیم که در درون این ها نیز انقلاب وجود دارد. کارگران نوع اداره کارخانه ها را نمی پذیرند، مردم فشار می آورند که بانکها باید ملی شود، ادارات باید پاکسازی شود، در نتیجه دیدیم که باید اساسی تغییر یابد.

باید همه چیز از ریشه و بنیان واژگون شود، مالکیت تغییر کند، اجاره داری تغییر کند. اداره کارگاهها و حتی روحانیت نیز عوض شود.

دولت موقت در وضعی است که همه چیز را از او می خواهند و باید پاسخگوی همه مشکلات باشد در حالیکه همه امکانات را نیز از آن گرفته اند و قدرت ندارد. ما مصداق همان چاقوی بی تیغه هستیم اما از ما قاطعیت هم می خواهند.

باید توجه داشت که در اقتصاد کشور بخش خصوصی اهمیت بسیار دارد و با توجه به سیستم اقتصادی کشور باید مورد توجه قرار گیرد.

سخنرانی در جشن فارغ التحصیلان دانشگاه پلیس

۵۸/۶/۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

بشما ۹۶۹ نفر فارغ التحصیلان جوان و برومند و عزیز دانشکده افسری و دوره‌های عالی و تخصصی و آموزشگاه افسری پلیس دو تبریک می‌گوییم:
(۱) تبریک اتمام و خلاصی از تحصیلات و توفیق در امتحان.
(۲) اولین دوره بعد از انقلاب و ورود و خدمتتان بعنوان افسران جمهوری اسلامی ایران.

در گذشته وظائفتان ظاهراً حفظ نظم و امنیت شهرها بود ولی بیشتر بمقابله و سرکوبی مردم بسود و در خدمت نظام استبدادی ظالم خائن تمام میشد. بنابراین احترام و محبتی پلیس در میان مردم نداشت بلکه خصومت و نفرت و وحشت متقابله‌ای برقرار بود.
حالا در نظام ملی و اسلامی جمهوری، هدف و وظیفه، خدمت بمردم و برای مردم است، همگام و همکار با مردم، در راه رضا و فرمان خدا. شاه نیست که بشما فرمان بدهد و در راهش رنج ببرید و کشته شوید، خدا است. «بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله» است.

در چنین شرایط و با چنین وظائفی وارد جامعه میشوید و لباس پرافتخار افسری را به تن میکنید. جای شما در میان مردم و در قلب مردم خواهد بود.
چرا عزیز نباشید درحالی‌که کارتان رودرروئی با دزد و قاچاقچی و متخلفین از قوانین و راهزنان شهر است. شما بیدار و استوار میمانید که مردم در امنیت و آسایش بخوابند، کار کنند، خدمت کنند، مالشان، ناموسشان و جانشان سپرده بدست شما و پاسبانان زیرفرمان شما باشد. خدمتگذار بمردم و برادر پاسبانان خواهند بود.
وظیفه پلیس همه جای دنیا و همیشه شاق بوده است.

فوق افسر پلیس با دکتر و مهندس این است که آنها خدمتشان بازحمت ممکن است باشد ولی معمولاً خالی از خطر است و درآمد بیشتر دارند.

پلیس اگر حاضر نباشد راحتی و جانش را در برابر وظیفه بدهد و مثل گذشته هدفش درآمد و مداخل باشد، پلیس کاغذی و تشریفاتی است.

حالا علاوه بر دزد و قاچاقچی و جانی با ضدانقلابها هم روبرو هستید. شما نگهبانان و پاسداران هم دولت جمهوری اسلامی هستید و هم انقلاب اسلامی.

دستی که بشما دادم و دانشنامه‌ها و جوایزی که دادم، سلام و سرور شما را بعنوان دست بیعت و پیمان خدمت و جانبازی در راه خلق و خدا تلقی میکنم.

شما را نگهبان ملت، برادر پاسبانان و درآغوش ملت، در زیر فرمان و در حمایت و رحمت حق قرار میدهم و درود میفرستم.

قسمتی از :

گفتاری در جشن فارغ التحصیلی دوره یازدهم آموزشگاه افسری

۵۸/۷/۱

وظیفه شما افسران و دیگر افراد ژاندارمری بسیار مشکل و خطیر است، زیرا شما بدلبخواه خود راهی را انتخاب کرده اید که باید تمام عمر در کوهها، بیابانها و سرحدات کشور پیاسداری از این مرز و بوم پردازید و از همین رو شما در قلب ملت، دولت و رهبر انقلاب جای دارید.

انتظاری که مملکت از شما دارد، در گذشته هم داشته است منتها در آنموقع تحت شعار سه گانه خدا، شاه، میهن از شما جانبازی میخواستند و حالا تحت شعار نظام جمهوری اسلامی (که البته در راه خدا و برای خدمت بخلق میباشد) و اینک بجای خدا و میهن خالق و خلق قرار دارد که صحیح و منطبق با قرآن است. البته ملت و نژاد با هوش ایران گول این شعار تو خالی را نخورد و ایرانی شاه پرست نبود بلکه این شعار ظاهری بود. چون بت پرستی دین شان هر انسان عاقلی است.

قسمتی از:

بیاناتی در جشن فارغ التحصیلی دوره یازدهم دانشکده فرماندهی و ستاد نیروی هوایی

۵۸/۷/۵

این صنف از ارتش در تمام دنیا با تجهیزات و فعالیتی که دارد مورد توجه دولت‌ها و مردم می‌باشد و پرسنل نیروی هوایی در انقلاب ما سهم بسزائی داشت و بطور متشکل و دسته جمعی و موثر از انقلاب اسلامی پشتیبانی کرد. ما منکر فعالیت و پشتیبانی سایر نیروهای ارتش و پلیس و ژاندارمری در جریان انقلاب نیستیم ولی صنف نیروی هوایی اعم از همافر، درجه دار و افسر بطور محسوسی پشتیبانی خود را از انقلاب اسلامی ابراز داشتند.

امروز پس از پیروزی انقلاب و دوران سازندگی احتیاج به نیروی هوایی بطور وضوح و درخشان مشاهده می‌شود و ضرورت تقویت این صنف اعم از وسایل و تجهیزات و نفرات و همچنین روحیه آنان باثبات رسیده است. مشارکت و پشتیبانی و اثرات فاطمی که نیروی هوایی در کردستان، گنبد و سیستان و بلوچستان داشته اهمیت و ارزش آنرا بیشتر روشن کرده است.

البته تمام نیروهای ارتش در نتیجه انقلاب و تراکم حوادث ناشی از آن دچار اختلالها و کسریها و آشفتگی هائی شده است ولی در این هشت ماه پس از انقلاب شاهد این هستیم که این نیروها و سایر صنوف غیر نظامی بخود آمده و این کسریها و نواقص را از نظر وسایل و تجهیزات و نفرات با رعایت انضباط و اطاعت و روحیه و ایمان پر کرده‌اند و ملت ایران شما افسران ورزیده و متخصص را با آغوش باز و با انتظار و امید فراوان می‌پذیرد. سیاست دولت جمهوری اسلامی ایران نیز نه سیاست تعرض و جدائی و تفرقه است نه سیاست بازگشت و برگشت. بلکه سیاست ما یک سیاست دفاعی است و هدفش دفاع از ملت و تاریخ و حیثیت و شرافت انقلاب و اسلام است. شما وظیفه سنگینی در این سیاست دارید و من از خدایند متعال سلامتی و سعادت و خدمت و بهره‌وری و توفیقات شما را خواهانم.

سخنرانی قبل از نماز جمعه (درباره سوره الرحمن)

۵۸/۷/۶

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان، علمه البیان، الشمس والقمر بحسبان

صحبت امروز را بعنوان یک پیش منبری قبل از خطبه نماز جمعه تلقی بفرمائید نه بعنوان بحث و بیان سیاسی رئیس یا مسئول دولت. ضمناً همانطور که در روز افتتاح دانشگاه در همین محل و با همین آیات عرض کردم این سخنان نوعی تذکر و تأسی به مرحوم طالقانی است. ایشان هم رسمش چنین بود که مطالب و سخنرانی های خود را بر مبنای قرآن انجام میداد و با انتخاب سوره ای یا آیاتی از آن در چارچوب و تار و پود قرآن خود را محدود و دیگران را ارشاد میکرد.

سوره «الرحمن» وقتی خوانده میشود، بیشتر مردم بیاد مجالس ختم و فاتحه و جمع مصیبت و ماتم زده ها می افتند! انگار این سوره برای برجیدن ختم ها نازل شده! و از جمله مسائلی که مرحوم طالقانی بسیار مخالفت داشت و همیشه ارشاد میکرد این بود که قرآن برای تغییر زنده هاست نه برای مرده ها و مجالس فاتحه خوانی!

مصدق کامل این مطلب همین سوره «الرحمن» است و این سؤال پیش می آید که بچه مناسبت این سوره برای این موضوع انتخاب شده، آیا بدستور امام یا متکی بر احادیث معتبری است، یا رسمی است که در ایران معمول شده؟

از اینکه مجالس ختم را با سوره الرحمن پایان میرسانند شاید تعمدی در کار بوده تا جمع مایوس و مصیبت زده ای را که پدر یا مادر یا کسان نزدیکی از خود را از دست داده اند و دردشوارترین حالات روانی قرار گرفته اند زنده کند.

در مجالس فاتحه هنگامیکه اجازه ختم مجلس داده میشود حاضرین این سوره را از ابتدا تا آیه: «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والا کرام» تلاوت می کنند.

در ابتدای سوره پس از آنکه آسمان، درخت، ستارگان، انس، جن و نعمات خداوند

ذکر میگردد به آیه فوق میرسیم «کل من علیها فان» یعنی تمام آنچه ذکر شد، زمین و آسمان، جن و انس و آنچه روی زمین است فانی میشود. خوب، این بی تناسب نیست، مجلس ختم برای صاحب عزا مجلس تسلی خاطر است، تصور نکن فقط فرزند تو، پدر تو، یا کسان توفوت کرده اند، همه چیز رفتنی و فانی شونده است. اما آیه بعد خیلی زنده کننده و تغییردهنده است؛ «و یقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام»، همه چیز از بین میرود جز آن روح، جهت و وجه خداوندی که صاحب جلال و اکرام است. و این یعنی نفی عزا و مصیبت!... یعنی شخص متوفی اگر در راه خدا بوده نمرده و بعد از این هم در مسیر و راهی که پیموده بسمت خدا حرکت میکند و کمال می یابد و این همان تکامل خلقت است. پس او فانی نشده و ناراحتی موردی ندارد. کما آنکه در آیه: «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّٰه امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون» قرآن میخواهد تصور این را که مقتولین و شهداء در راه خدا از بین رفته و مرده اند نفی ورد کند. اتفاقاً شاید هیچیک از سوره های قرآن باندازه سوره الرحمن توجه به رحمت و نعمت و خیر ندارد. ترجیح بند این سوره که از سوره های دیگر بیشتر است «فبای آلاء ربکما تکذبان» (پس بکدامیک از نعمت های خدا شما تکذیب می کنید) میباشد. این آیه خطاب به جن و انس است که عادت دارند رحمت و خیر را انکار کنند. این سوره برعکس میخواهد بگوید سراسر خلقت، سراسر وجود و هستی آلاء رحمت و نعمات خداست. این یکی از اعجازهای قرآن است. انسان وقتی آیات قرآن را با رویه و سنت های بشر مقایسه میکند می بیند درست در جهت عکس و مخالف هم است و این خود نشان میدهد که قرآن از زبان بشر تراوش نکرده است. کار انسان در برابر بلاها و مشکلات مأیوس شدن و انکار خیر و رحمت کردن است. انسان دنیا را بچشم بدبینی نگاه میکند، فلسفه های سیاسی و اجتماعی هم همینطور است، بعضی ها مثل مارکسیسم مبنایش بر دشمنی و تضاد و جنگ طبقات است، یعنی اختلاف و قهر و از بین بردن، اما فلسفه اسلامی یا فلسفه قرآن درست برعکس آن است. نه تنها انکار رحمت و خیر و دوستی و محبت خدا را نمیکند، بلکه خلافتش را اصرار دارد و اثبات می کند. شاید شنیده باشید یأس از رحمت خدا از گناهان کبیره است. یعنی یک مسلمان نباید مأیوس باشد و برخلاف رویه بعضی از فرق مسیحی یا تارک دنیا های هندی (و برخی جمعیت های سیاسی) که اصولاً تمتع و استفاده از نعمات خدا را خلاف خواست و رضایت او میدانند، قرآن عکس این مطلب را بیان میکند و میوه ها و نتایج و ثمرات دنیا را بعنوان رحمت و خیری که از ناحیه خدا به انسان میرسد سراغ میدهد.

از ابتدای این سوره شروع میکنیم به تلاوت، ببینید سوره ای که سر قبرها و در مجالس فاتحه خوانده میشود سراسر حیات، حرکت، برکت و رحمت است. شروع سوره هم با رحمت است؛ بسم الله الرحمن الرحیم. بنام خداوندی که هم رحمن است هم رحیم. برخلاف معمول بعضی ها که کلام خود را با «بسم الله الجبار المتقم» شروع می کنند، خداوند در کتاب

خودش که ۱۱۴ سوره دارد با استثنای یکی (سوره توبه) بقیه را با بسم الله الرحمن الرحيم شروع میکند. رحمن و رحيم هر دو از ماده رحم و رحمت یعنی خير و فايده و احسان است اما با صيغه مبالغه، یعنی بسيار خير رسان، رحمن از رحيم هم بالاتر است. می گویند رحيم شامل دوستان و مؤمنين است، رحمن شامل همه، اعم از مؤمن و کافر. یعنی خدا صفت رحمانيت خود را به همه موجودات وسعت و تعميم ميدهد: وسع ربي كل شيء رحمة وعلماً.

شروع سوره هم با «الرحمن» است یعنی همان رحمت عام و جامع. اصولاً اسامي که در قرآن برای خدا آمده غالباً جفت (دوتائی) است مثل عزيز ذوانتقام. خداوند عزيز است یعنی صاحب قدرت و تسلط است (در فارسی ما کلمه عزيز را بمعنای محبوب و دوست داشتني می فهميم در صورتیکه چنین نیست و معنای درست آن عزت و شوکت و قدرت و حالاتی است که لازمه تسلط میباشد). خداوند عزيزی است که انتقام هم دارد این ترکیب در قرآن بسیار کم آمده اما برعکس ترکیبات دو گانه «تواب رحيم» و «غفور رحيم» بسیار آمده است.

خداوند تواب (صيغه مبالغه) است و بازگشت بشر را می پذیرد و کسی را که بظرف او برگشته و انقلاب کرده باشد اصرار دارد مورد رحمت قرار دهد. در یکی از دعاهاى معروف (حضرت امیر یا حضرت سجاد) است که: «ومن يغفر الذنوب جميعاً الا الله» یعنی چه کسی بجز خدا توانائی دارد که تمامی گناهان را ببخشد؟ ظاهراً بنظر ميرسد بخشیدن کار ساده‌ای است و هرکس میتواند چنین کند. اما بخشیدن خدا یکی از نشانه‌های قدرت و عظمت اوست. از آنجا که عمل خدا توأم با آثار است، بخشش و رحمت خدا تحولی است که شخص گناهکار بدجنس فاسد را بمصداق «يامقلب القلوب والابصار» بکلی دگرگون و منقلب میسازد. کما اینکه در نماز دعا میکنیم: ... ثبت قلوبنا علی دینک.

خداوند برخلاف انسان و سنت بشری که تصور می کند اگر کسی مرد، بکلی مرده، اگر کسی فقیر شد، الی الابد فقیر شده، اگر کسی خطا یا گناهی کرد الی الابد پرونده‌اش بسته شده و راه اصلاح و بازگشت و صوابی ندارد، دائماً امید و وعده میدهد و امکانات بالقوه‌ای را که در وجود ما به قدرت الهی نهاده شده گوشزد مینماید.

الرحمن علم القرآن - اولین نشانه رحمانيت خدا تعليم قرآن است. خداوند قرآن را بما تعليم داده، ابتدا بقلب پیامبر نازل کرده، آنگاه او به بشر منتقل ساخته است، قرآن سراسر خير و برکت است و استفاده از آن رحمتی است از جانب خدا به انسانها.

خلق الانسان - خداوند انسان را آفرید، در اینجا تکیه روی آفرینش انسان میکند. انسان را آفرید و بعد حرف و کلام و منطق را باو یاد داد؛ «علمه البيان»، همین کلام و زبان و بیان است که وسیله ارتباط انسانها با یکدیگر شده و در مقایسه با عالم حیوانات بمراتب

توسعه و تأثیر بیشتر پیدا کرده است. اینهم یکی از آثار و آلاء خدا است.

الشمس والقمر بحسبان — یکمرتبه از عالم انسان به عالم افلاک می‌رود و از خورشید و ماه صحبت میکند. یعنی آنها هم روی حساب و اندازه و میزان هستند. اینهم از نشانه‌ها و آثار رحمت الهی است، «النجم والشجر يسجدان» برای خدا اشکالی ندارد که از انسان به خورشید پرواز کند و از خورشید به درخت نزول نماید، همه اینها آثار و مظاهر او هستند. بار دیگر با حرکت موجی شدید به تمام آسمانها برمی‌گردد؛ «والسمااء رفعها ووضع الميزان» آسمان باتمام عظمتش و ارتفاعش تابع میزان و نظام است، یعنی دستگاه خلقت بی‌نظم و ترتیب نیست پس «الآن تطفوا في الميزان» شما آدمیان نیز مبادا در حساب و نظم و انضباط بر «میزان» طغیان و سرکشی کنید. و اصول و نظم و عدل را زیر پا گذارید. واقموا الوزن بالقسط ولا تخسروا الميزان، در معاملات و روابط اقتصادی با یکدیگر رعایت میزان و اندازه و حساب را بنمائید. والارض وضعها للانام. بعد از اینکه انسان و آسمان و زمین را برشمرد از نعمت‌های بزرگ دیگر خدا نام می‌برد؛ زمین، زمینی که محل تمام سرمایه‌های بشر است، زمین را وضع کرده، پهن نموده و مستقر گردانیده تا انسان‌ها روی آن زندگی کنند. در آیه دیگری می‌فرماید: قل سيروا في الارض (ای پیامبر بگو به آنها در زمین سیر و سیاحت کنید) و یا در همین نماز جمعه... فانتشروا في الارض وابتغوا من فضل الله لعلكم تشكرون» دستور میدهد در زمین منتشر شوید، حرکت کنید و بدنبال رزق و روزی رفت و آمد کنید. این فضل و روزی و این زمین را ما برای شما قرار دادیم اما همینطور مفت و مسلم بشما نخواهیم داد باید با رعایت اصول و میزان حرکت کنید، فعالیت نمائید و از این نعمات برخوردار گردید.

فيها فاكهة والنخل ذات الاكمام، در این زمین میوه‌هاست، خرماهای دارای خوشه‌هاست در آیه دیگری می‌فرماید: قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق، این خطابی است ملامت کننده! بگو (ای رسول) چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش (از زمین) خارج کرده و پاکیزه‌های از روزی را برای بشر حرام کرده؟! قل هوللذين آمنوا في الحيوه الدنيا خالصة يوم القيمة. بگو هم در این دنیا و هم مخصوصاً کسانی که ایمان آورده‌اند در آن دنیا باید برخوردار از این نعمات بشوند.

والحب ذوالعصف والريحان. رحمت او شامل انواع حیوانات نیز میشود.

این سلسله آیات که شامل ۱۰ آیه میشود در اینجا با این ترجیح‌بند بسته میشود: «فبای آلاء ربکما تکذبان» ای بشر مأیوس، ای بشر منکر، ای بشر متکبر، ای بشر مانع سایرین، ای بشری که اهل قهر و غصب و دشمنی و بدبینی بد دیگران هستی، ای جن و انس، بکدامیک از آلاء و نعمت‌های خداوند تکذیب می‌کنید؟ بار دیگر به انسان برمی‌گردد؛ خلق الانسان من صلصال کافغار... ای انسان که دارای بینائی، شنوائی، فهم، بیان و همه فضائل و مزایا و امکانات هستی آیا هیچ میدانی که از صلصال (گل خشک) آفریده شده‌ای؟ گل